

## دکتر رابرت سی. نیومن، انجیل‌های هم‌نوا، سخنرانی ۹ مسئله هم‌نوا

رابرت نیومن و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

ما دوره خود را در مورد انجیل‌های هم‌نوا ادامه می‌دهیم. تاکنون به شش موضوع پرداخته‌ایم: عیسی تاریخی پیشینه یهودی، مقدمه‌ای بر تفسیر و ژانر روایی، نویسنده و تاریخ انجیل‌ها، تمثیل‌ها، ژانر تمثیلی، انجیل‌ها به عنوان آثار ادبی، و اکنون به موضوع هفتم می‌رسیم که مسئله هم‌نوا است. بنابراین، بیایید نگاهی به آن بیندازیم.

خب، مشکل هم‌نگری چیست؟ خب، هم‌نگری به معنای نگاه کردن با هم است. سه انجیل اول بسیار شبیه به یکدیگر هستند، گویی زندگی عیسی را تقریباً از یک منظر بررسی می‌کنند، به خصوص وقتی با انجیل یوحنا مقایسه شوند. با این حال، آنها تفاوت‌های گیج‌کننده‌ای نیز دارند.

مشکل، همانطور که عموماً مطرح می‌شود، این است که چه رابطه‌ای بین سه انجیل اول وجود دارد که توضیح می‌دهد چه چیزی آنها را تا این حد شبیه و در عین حال به طور قابل توجهی متفاوت می‌کند؟ ما انتظار داریم گزارش‌های مربوط به وقایع تاریخی مشابه باشند، اما تاریخ عیسی غیرمعمول است. در بیش از سه سال خدمت که شامل سخنرانی‌های طولانی بسیاری است، تنها چند ساعت سخنرانی ثبت شده است در حالی که صدها نفر شفا یافته‌اند، و می‌بینیم که در تعدادی از آیات خلاصه، تنها چند شفا به صورت جداگانه ثبت شده است. موارد مشابه معمولاً در انجیل‌های مختلف ذکر شده‌اند.

کسانی که الهام کتاب مقدس، الهام انجیل‌ها را رد می‌کنند، می‌گویند شباهت‌ها به دلیل کپی‌برداری و تفاوت‌ها به دلیل تغییراتی است که عمداً انجام شده یا به این دلیل است که نویسندگان از یکدیگر بی‌اطلاع بوده‌اند. خب، چیزی که ما می‌خواهیم اول از همه به آن نگاه کنیم، پدیده‌های مشکل است و سپس کمی در مورد تاریخچه مشکل صحبت خواهیم کرد و سپس چند راه‌حل پیشنهادی ارائه خواهیم داد و سپس راه‌حلی را که فکر می‌کنیم بهترین جواب را می‌دهد، پیشنهاد می‌دهیم. ابتدا با توافقات و اختلاف نظرهای کلامی که در انجیل‌ها یافت می‌شود شروع می‌کنیم و آنچه من اساساً در یادداشت‌هایم دارم، تمثیل بزرگ‌تر به زبان یونانی است که متی در یک ستون و سپس مرقس و سپس لوقا در آن قرار دارند، بنابراین می‌توانید شباهت‌ها و تفاوت‌ها را ببینید.

مطمئن نیستم که آیا می‌خواهیم همه اینها را بررسی کنیم یا نه. کمی بیش از یک صفحه و نیم است، اما برای مثال، مثل با این شروع می‌شود: «بنگر، یک بزرگ‌تر برای کاشتن بیرون رفت «یا چیزی شبیه به این، و متی و مرقس در ابتدا عبارت «خداحافظ، بنگر» را دارند، اما لوقا این کار را نمی‌کند. هر سه آنها دقیقاً فعل یکسانی دارند، شخص یکسانی دارند، زمان یکسانی دارند و همه اینها

احتمالاً چیزی است که ما به عنوان یک *thee* می‌گویید، اگرچه *the sower*، *the sower* همه آنها به کاربرد عمومی از حرف تعریف معین در نظر می‌گیریم، و سپس برای رسیدگی به کاشتن، پاشیدن دانه، متی این کار را با یک حرف تعریف معین قبل از مصدر خود انجام می‌دهد، و از یک مصدر حال استفاده کرده است. مرقس حرف تعریف معین ندارد؛ او از یک مصدر ماضی استفاده می‌کند، و لوقا از یک مصدر ماضی مانند *to sow his seed* متصل بنابراین یک عبارت کوچک از سه کلمه در یونانی. سپس همه آنها بند بعدی را با یک *and while* می‌کنند، و مرقس یک اضافه دارد، و آن اتفاق افتاد، در حالی که دیگران فقط ادامه می‌دهند چیزی است که هر سه آنها در آن نقطه استفاده می‌کنند، و یکی از آنها *he was seed*، *into spay rain*، *while he was sowing*، و سپس ما شروع به دریافت موارد مختلف در اینجا می‌کنیم.

متی، یه قسمتی ازش، پسر، باید از نزدیک بهش برم تا متن یونانی اینجا رو بخونم. یه قسمتی ازش کنار جاده افتاد، و متی نوشته که یکی از اونا کنار جاده افتاد، این هم مسیرش خوب میشه، و لوقا نوشته که یکی از اونا کنار مسیر افتاد، پس قراره مواردی رو که متی برای هر مورد از ضمیر جمع استفاده می‌کنه بررسی کنیم، خب یه بذر، باشه؟ مرقس و لوقا هر دو از یه جور نماد استفاده می‌کنن: یه بذر اینجا افتاد، یه بذر اونجا افتاد، و غیره، همینطور ادامه داره. خب، فکر می‌کنم احتمالاً خیلی، چی باید بگیم، خوندن بقیه‌اش خیلی آموزنده نباشه، اما در عوض، یه خلاصه کوتاه از هنری آلفورد در عهد یونانی‌اش در مورد این نوع پدیده بهتره می‌دم.

او می‌گوید پدیده‌های ارائه شده به شرح زیر خواهد بود: اول اینکه شاید سه، پنج یا تعداد بیشتری کلمه یکسان داشته باشیم، سپس به همان تعداد کاملاً متمایز، سپس دو یا چند بند که با کلمات یکسان بیان شده‌اند، اما ترتیب متفاوتی دارند، سپس بندی که در یک یا دو انجیل وجود دارد و در انجیل سوم نیست سپس چندین کلمه یکسان، سپس بندی که نه تنها کاملاً متمایز است، بلکه ظاهراً متناقض است، و به همین ترتیب، با تکرار همان تناوب‌ها، تغییرات، تصادفات و جابجایی‌های دلخواه و غیرعادی. بنابراین اساساً، ما چیزی را می‌بینیم که وقتی در سطح کلمه به کلمه به آن نگاه می‌کنیم، نسبتاً گیج‌کننده است.

می‌توانیم با ارائه آماری از تنوع کلامی در اناجیل هم‌نوا، تنها در بخش‌هایی که همپوشانی دارند، و با توجه به فراوانی کلمات یکسان و متفاوت، این شواهد صرفاً روایی را به اعداد تبدیل کنیم. توافق برای افعال به این معنی است که آنها زمان یکسانی دارند، نه تقریباً ریشه یکسان. فیلیپ شاف، در تاریخ کلیسای خود، آماری برای این موضوع ارائه می‌دهد و اساساً سه کتاب، متی، مرقس و لوقا، و سپس یک ستون، تعداد کلمات منحصر به فرد، درصد کلمات منحصر به فرد، و سپس درصد تطابق یک انجیل با دو انجیل دیگر، و درصد تطابق آن با یکی از دو انجیل دیگر را ارائه می‌دهد، و آنها به این شکل هستند.

کلمات مرقس، ۵۶٪ کلمات متی و ۶۷٪ کلمات لوقا منحصر به فرد است. ما به توافق با دو مورد ۴۰٪ دیگر رسیدیم. مرقس، در ۲۲٪ از کلمات خود، هم با متی و هم با لوقا موافق است.

متی، در ۱۴٪ از کلماتش، هم با مرقس و هم با لوقا موافق است، و لوقا، در ۱۲٪ از کلماتش، هم با مرقس و هم با متی موافق است. سپس، با یکی از دیگری موافق است، اما در اینجا، مشخص نمی‌کند که با کدام یک از آن دو نفر دیگر موافق است. مرقس در ۳۸٪ مواقع با یکی از آنها، متی در ۳۰٪ مواقع و لوقا در ۲۱٪ مواقع موافق هستند.

چیزی که به وضوح می‌توانید ببینید این است که مرقس بیشتر شبیه دیگران است تا دیگران شبیه یکدیگر. بنابراین اساساً این تصویری است که در آنجا به دست می‌آورد. اگر به ترتیب وقایع فکر کنید، ترتیب وقایع در انجیل‌های هم‌نوا عمدتاً همان چیزی است که می‌توان در انتخاب هارمونی انجیل مانند اثر رابرتسون و مرور آن مشاهده کرد و دید که تقریباً همیشه، هر انجیل بخش‌های متوالی در هارمونی دارد.

با این حال، تفاوت‌هایی وجود دارد. برای مثال، شفای مادرزن پطرس، بخش ۴۳ در رابرتسون، در متی ۸، مرقس ۱ و لوقا ۴ آمده است. شفای یک جذامی، که دو واحد پایین‌تر است، کمی زودتر در متی آمده است اما در مرقس و لوقا دیرتر آمده است. بنابراین، سوال این است که خب، عیسی واقعاً کدام یک را اول انجام داد؟ و بخشی از پاسخ این است که ما ماشین زمان نداریم.

خب، ما اینجا داده‌ها را داریم. مرقس و لوقا یک ترتیب دارند، اما متی ترتیب برعکس را دارد. احتمالاً، یکی یا دیگری به ترتیب زمانی نیست.

خب، روایت‌ها لازم نیست حتماً به ترتیب زمانی باشند. می‌توانید از ترتیب موضوعی استفاده کنید. روایت‌ها مرتباً از ترتیب زمانی اصلی خود عبور می‌کنند و اگر دوست داشته باشید، با ورود یک شخصیت جدید، از هم جدا می‌شوند و ممکن است کمی پیش‌زمینه در مورد آن شخصیت به شما بدهند.

سپس او وارد روایت می‌شود. وقتی شخصیتی از روایت خارج می‌شود، ممکن است چیزی در مورد کاری که انجام داده بگوید. بنابراین، شیطان صفت، که وقتی آن متن را بررسی کنیم، چیزی در مورد آن خواهیم دید.

بعد از او، وقتی برای اولین بار در روایت معرفی می‌شود، کمی در مورد چگونگی رسیدن او به این مسیر به آنها گفته می‌شود. نه خیلی زیاد، بلکه فقط تاریخچه او که مردم از تلاش برای مهار او دست کشیده بودند. وقتی در پایان روایت از او رد می‌شود، می‌گوید که او به دکاپولیس رفت و به مردم گفت که خداوند برای او چه کرده است.

بنابراین، این به اندازه کافی رایج است. در روایت یک واقعه خاص، گاهی اوقات تفاوت‌هایی را مشاهده می‌کنیم. بنابراین، وسوسه‌های عیسی در بیابان، متی و لوقا بسته به اینکه کدام یک دومین و کدام یک سومین وسوسه باشد، متفاوت است.

در مراسم شام خداوند، آیا در انجیل لوقا، ابتدا جام داده شد؟ با این حال، یک مشکل متنی وجود دارد. و، بنابراین ممکن است که ما به بیش از یک جام نگاه کنیم، و هر کسی که حداقل سِدِرِ فِصْحِ فعلی را بداند می‌داند که در واقع، چهار جام در این مراسم وجود دارد. بنابراین، عیسی از کدام یک از این جام‌ها به عنوان جامی که در شام خداوند و سپس بعداً ظاهر می‌شود، استفاده کرده است؟ من نمی‌دانم.

برخی از مشکلاتی که در تلاش برای تشخیص ترتیب وقایع در انجیل‌های هم‌نوا پیش می‌آید این است که آیا تفاوت‌های متنی وجود دارد، که اغلب وجود دارد، که متن صحیح کدام است. و سپس، وقتی دو رویداد مشابه دارید، اگر دوست دارید، آیا آنها واقعاً یک رویداد را توصیف می‌کنند، یا دو رویداد متفاوت را توصیف می‌کنند که مشابه بودند؟ به عنوان مثال، یکی از مواردی که قبلاً به آن اشاره کردیم اما چیز بیشتری در مورد آن نگفتیم، خطبه بالای کوه در متی ۵ تا ۷ است، همان خطبه روی دشت در لوقا. خب، کوه با دشت یکسان نیست، اما این نام‌ها تا حدودی ساختگی هستند و برخی گفته‌اند که عیسی از بالای کوه به مکانی مسطح، جایی در دامنه کوه، پایین آمد و در آنجا خطبه خود را ایراد کرد، و غیره.

بنابراین، آیا این دو گزارش متفاوت از یک مناسبت هستند یا موعظه‌های مشابهی در مناسبت‌های مختلف؟ و باز هم، بدون ماشین زمان، چگونه می‌توانیم مطمئن باشیم که به کدام سمت باید برویم؟ مفسران رادیکال‌تر شما می‌گویند که دو پاکسازی معابد یک رویداد یکسان هستند، اما یکی از انجیل‌ها در مورد محل قرار دادن آن اشتباه کرده است، و شما این نوع چیزها را خیلی خیلی زیاد در تفسیرهای لیبرال‌تر می‌بینید. توافق در ترتیب وقایعی که متی و لوقا در مورد آنها با مرقس موافق هستند، در مقایسه با سایر ترکیبات بسیار بسیار نادر است، و از این برای استدلال به نفع راه‌حل‌های خاص برای مشکل هم‌نگری استفاده شده است. نکته سومی که باید در نظر گرفته شود، همپوشانی و منحصر به فرد بودن محتوا در بین سه انجیل است و این کار به راحتی توسط چیزی که ریاضیدانان آن را نمودار ون می‌نامند، انجام می‌شود. در این نمودار، دو یا سه یا چهار یا پنج دایره وجود دارد و برای این یکی، سه دایره داریم، یک دایره که نمایانگر متی است، یک دایره که نمایانگر مرقس است، یک دایره که نمایانگر لوقا است و شما آن را به گونه‌ای تنظیم کرده‌اید که دایره‌ها منطقه‌ای داشته باشند که در آن هر سه با هم همپوشانی دارند، سه چیز کوچک شکوفه مانند و گلبرگ مانند که در آنها دو چیز با هم همپوشانی دارند و سپس سه چیز تا حدودی ماه شکل که در آنها هر دایره با هیچ یک از دایره‌های دیگر همپوشانی ندارد.

و اگر به آن نگاه کنید، می‌توانید در آن شماره قرار دهید، و این کاری است که من با استفاده از مطالعه تاپسون در مورد مسیحیت اولیه به عنوان نموداری از این نوع انجام داده‌ام، و بنابراین در بخش بیرونی مطالبی وجود دارد که فقط در متی، مطالبی که فقط در مرقس و مطالبی که فقط در لوقا وجود دارد، آمده است و تاپسون این کار را بر اساس آیات انجام می‌دهد، که کاملاً رضایت‌بخش نیست زیرا تقسیم‌بندی آیات، هر کسی که بعداً تقسیم‌بندی‌های متنوع را انجام داده است، همیشه دقیقاً مطابقت ندارند، اما او اساساً می‌گوید، لوقا بیشترین موارد منحصر به فرد را دارد. او ۵۰۰ آیه دارد که در هیچ یک از انجیل‌های دیگر وجود ندارد. متی ۲۸۰ آیه و مرقس ۵۰ آیه دارد، و سپس همپوشانی دارند، همپوشانی کامل، هر سه آنها با هم، حدود ۴۸۰ آیه از آن وجود دارد، و سپس متی و مرقس علاوه بر آن ۴۸۰ آیه، در حدود ۱۲۰ آیه نیز همپوشانی دارند.

متی و لوقا حدود ۱۷۰ و مرقس حدود ۲۰ با هم همپوشانی دارند. بنابراین، این یک راه برای دیدن این موضوع است. آلن بار، در اثری به نام «نمودار روابط همدید»، این کار را با رنگ‌ها انجام می‌دهد و به جای نمودار ون، فقط یک نوار طولانی ایجاد می‌کند که در آن قرمز و زرد و آبی دارید، فکر می‌کنم برای نشان دادن تفاوت‌ها، جایی که انجیل‌های مختلف ظاهر می‌شوند و به شما امکان می‌دهد ببینید که خوشه‌هایی از آن کجا وجود دارد و کجا بخش شده است و چیزهایی از این قبیل.

در اوایل کلیسا، یکی از پدران کلیسا به نام آمونیوس، اگر بخواهید، بخش‌هایی را ابداع کرد و هر یک از انجیل‌ها را به بخش‌هایی تقسیم کرد. ما نمی‌دانیم این موضوع چقدر زود اتفاق افتاد؛ قبل از زمانی بود که اوسیبیوس و اوسیبیوس از این بخش‌ها استفاده کردند تا برای ما مشخص کنند کدام انجیل‌ها با هم همپوشانی دارند، کجای انجیل‌ها با هم همپوشانی دارند. بنابراین، او این بخش‌هایی را که آمونیوس تهیه کرده بود، برداشت و به بخش‌های موجود در متی نگاه کرد و گفت، برای این بخش خاص، آیا این بخش با مرقس یا لوقا همپوشانی دارد؟ او این کار را برای چهار انجیل انجام داد، و یوحنا نیز همینطور.

سپس او آنهایی را که نوع همپوشانی یکسانی داشتند، در سرفصل‌های یک فهرست قرار داد. بنابراین، او چیزی را که به نام قوانین یوسبی یا فهرست یوسبی نامیده می‌شود، تهیه کرد. فهرست اول تمام بخش‌هایی را که هر چهار انجیل در آنها همپوشانی داشتند، فهرست کرد.

و سپس فهرست‌های دو، سه و چهار، یا فهرست‌های دو، سه و چهار، جایی را که سه انجیل هم‌نوا با هم همپوشانی داشتند، جایی که متی، لوقا و یوحنا با هم همپوشانی داشتند و جایی که مرقس، لوقا و یوحنا با هم همپوشانی داشتند، فهرست می‌کنند. سپس فهرست‌های پنج، شش، هفت، هشت و نه، همپوشانی‌ها را دو به دو فهرست کرده‌اند. سپس، فهرست آخر، فهرست ۱۰ الف، تمام مطالبی است که فقط در متی آمده است، ۱۰ ب تمام مطالبی است که فقط در مرقس آمده است، ۱۰ ج فقط در لوقا آمده است و ۱۰ د فقط در یوحنا آمده است.

خب، وقتی به آن فهرست‌ها نگاه می‌کنید، او تعداد مدخل‌های هر یک از آنها را دارد. برای مثال، حدود ۷۴ مدخل وجود دارد که هر چهار انجیل در آنها همپوشانی دارند. یعنی، هر کدام از آنها حدود ۷۴ بخش دارند که همگی با هم همپوشانی دارند.

فهرست دوم چیزی است که ما آن را فهرست‌های هم‌نوا می‌نامیم و ۱۱۱ مورد همپوشانی دارند. فهرست‌های دیگر سه تایی هستند: متی، لوقا و یوحنا ۲۲ مورد همپوشانی دارند و متی، مرقس و یوحنا ۲۵ مورد

و احتمال چهارم هیچ کدام را ندارد. و بنابراین، فهرستی به آن اختصاص داده نشده است. و آن مرقس، لوقا و یوحنا خواهند بود.

، بنابراین، اگر برای آن فهرستی درست کنید، صفر خواهد بود. سپس، همین اتفاق برای جفت‌ها می‌افتد. متی، لوقا بزرگترین فهرست هستند، ۸۲.

سپس متی، مرقس، ۴۷. اما مرقس، یوحنا، بسیار کوچک. لوقا، مرقس، ۱۳.

لوقا، یوحنا، ۲۱. و بعد مرقس، یوحنا، غایب است. بنابراین، اگر بخواهم آنها را خلاصه کنم، به این شکل می‌شود.

بیا بید ببینیم چطور این کار را انجام دادیم. خب، با نگاهی به پدیده همپوشانی منحصر به فرد بودن در این لیست‌ها، دو ترکیب ممکن در لیست ظاهر نمی‌شوند. متی، لوقا و یوحنا، همانطور که اشاره کردم

یک مجموعه دو تایی، یعنی مرقس و یوحنا، نیز وجود ندارند. کائنات‌های دو، سه و چهار، که در آنها دقیقاً سه انجیل با هم همپوشانی دارند. می‌توانید ببینید که نام سینوپتیک از کجا آمده است.

این همان انجیلی است که همه این موارد را دارد، و از طرف دیگر، همپوشانی‌های آن با انجیل یوحنا بسیار کمتر است. و سپس، وقتی به مواردی که دقیقاً در دو انجیل آمده‌اند نگاه می‌کنید، متی و لوقا غالب هستند. می‌نامند، متی و لوقا است «Q» و متی و مرقس در رتبه دوم قرار دارند. چیزی که نویسندگان بعداً آن را چیزهایی که در متی و لوقا وجود دارد، اما در مرقس نیست.

خلاصه‌ای از همپوشانی. تقریباً تمام انجیل مرقس در متی یا لوقا یافت می‌شود. متی و لوقا اشتراکات زیادی دارند، اما مرقس اینطور نیست.

عمدتاً مطالب گفتمانی هستند. فقط یک روایت، یعنی Q و این به اصطلاح مطالب، Q، بنابراین، مطالب وسوسه عیسی، در آن ظاهر می‌شود. و سپس متی و لوقا هر کدام مطالب منحصر به فرد زیادی دارند، در حالی که مرقس مطالب نسبتاً کمی از این دست دارد.

خب، این یه جورایی خلاصه‌ی سریع از این پدیده‌ست. شما این تنوعات کلامی عجیب و غریب رو دارید، که اگه تصور کنید کپی کرده، پس یه نفر ویرایش قابل توجهی تو کپی کردن انجام می‌داد. و بعد مسئله‌ی ترتیب رو دارید، و ترتیب‌ها عموماً کاملاً یکسان هستن، اما یه وقتایی، یه چیزی برعکس می‌شه، یه چیزی از این قبیل.

و بعد اینها را داریم، که شامل مواردی می‌شوند، که اگر دوست داشته باشید می‌توانید ببینید ایده‌های نظریه از کجا می‌آید. خب، بیا بید تاریخچه Q دو سندی که می‌خواهید به آنها نگاه کنید از کجا می‌آیند، ایده مشکل همدید را اینجا ترسیم کنیم. به محض اینکه انجیل دوم شروع به انتشار کرد، شاید در اوایل دهه ۶۰. بخشی از این مشکل تشخیص داده شد، ۶۰.

وقتی یک انجیل دارید، مردم می‌توانند در مورد آن بحث کنند، مخالفان می‌توانند از آن خوششان نیاید و غیره. اما وقتی دو انجیل دارید، مردم شروع به مقایسه می‌کنند و کسانی که مخالف هستند می‌توانند از یک انجیل علیه دیگری برای حمله به مسیحیت استفاده کنند. و در واقع، این همان کاری است که آن مرد بت‌پرست به نام سلسوس، سلسیوس، در اثر خود، «روایت حقیقی» انجام می‌دهد.

خب، این شبیه یکی از چیزهایی است که هر چند سال یکبار در حوالی عید پاک می‌بینید، یا کسی سعی می‌کند انجیل‌ها را بی‌اعتبار کند. حملات بدعت‌آمیز علیه مسیحیت در آن خط خاص، که یک انجیل را در مقابل

دیگری قرار می‌داد، مسیحیان را ترغیب کرد تا سعی کنند مشکل همدید را حل کنند. و در اینجا ما سعی خواهیم کرد برخی از تلاش‌های انجام شده در این زمینه را شرح دهیم.

قدیمی‌ترین نمونه‌ای که از آن اطلاع داریم، دیاتسارون اثر تاتیان است که شاید حدود سال ۱۷۰ میلادی گردآوری شده باشد. روش تاتیان تهیه چیزی است که ما آن را یک هارمونی بافته‌شده می‌نامیم. یعنی او چهار انجیل را می‌گیرد و یک روایت واحد می‌سازد که اساساً هیچ تکراری در آن وجود ندارد.

بنابراین، او مطالبی را از هر یک از چهار انجیل انتخاب می‌کند و آن را به روشی که فکر می‌کند، کنار هم می‌بافد. بنابراین، او تمام روایت‌ها را می‌گیرد و آنها را در یک روایت واحد ویرایش می‌کند. دومین چیزی که ما در مورد آن می‌دانیم، «قانون‌های یوسیبوس» است.

بنابراین، از زمانی قبل از حدود سال ۳۴۰، یوسیبوس از تقسیم‌بندی‌های آمونیوس استفاده می‌کرد اما فهرست‌هایی را که در بالا به آنها اشاره کردیم، تهیه می‌کرد. این جداول سپس روایت‌های موازی را فهرست می‌کنند. و در نسخه‌های خطی بسیاری از انجیل‌های اولیه، در سمت چپ یک نمادگذاری کوچک وجود دارد که شماره بخش مربوط به این مورد خاص را به شما می‌گوید.

بخش‌ها از آیات طولانی‌تر و از فصل‌ها کوتاه‌تر هستند، که این به شما شماره را نشان می‌دهد. و سپس عددی که به شما می‌گوید در کدام قانون یوسیبوس قرار دارد. اگر می‌دانید که قوانین آنها نشان دهنده چیست، می‌توانید بلافاصله ببینید که دو مورد مشابه در این مورد وجود دارد.

و سپس می‌توانید فهرست یوسیبوس را پیدا کنید، که اتفاقاً در جلد عهد جدید یونانی نستله منتشر شده است. سپس می‌توانید دو مورد مشابه دیگر را پیدا کنید و سپس آنها را جستجو کنید. بنابراین اساساً این روشی است که کانون‌های یوسیبوس کار می‌کنند.

اولین بحث در مورد مسئله هم‌نگری که در قالب یک کتاب ارائه شده و ما از آن اطلاع داریم، کتاب هماهنگی انجیل‌نویسان «اثر آگوستین است که حدود سال ۴۰۰ میلادی نوشته شده است. او اولین تلاش» خود را برای بررسی تک تک اناجیل انجام می‌دهد و پیشنهاد می‌دهد که چگونه آنها را هماهنگ کنیم. بنابراین، او اساساً ابتدا با متی یک باور را شروع می‌کند و تمام قسمت‌هایی از متی را که در آنها تشابهاتی وجود دارد، بررسی می‌کند. سپس او تشابهات و تفاوت‌ها را مورد بحث قرار می‌دهد و پیشنهاد خود را در مورد چگونگی هماهنگ کردن این نوع چیزها ارائه می‌دهد.

سپس او برمی‌گردد و آنهایی را که با متی همپوشانی ندارند برمی‌دارد و همین کار را انجام می‌دهد. تا آنجا که ما می‌دانیم، آگوستین همچنین اولین کسی است که نظریه‌ای در مورد چگونگی پیدایش انجیل‌های هم‌نوا ارائه می‌دهد. این نسخه‌ای از چیزی است که بعداً نظریه وابستگی متوالی نامیده می‌شود که در آن یک انجیل نوشته شده است. ابتدا، انجیل دوم که نوشته شده از آن استفاده می‌کند و انجیل سوم که نوشته شده است از دو انجیل قبلی استفاده می‌کند، اساساً این ایده.

در نظریه آگوستین، ابتدا انجیل متی نوشته شده است، و سپس انجیل مرقس، وقتی نوشته می‌شود، از آن استفاده می‌کند. و لوقا، وقتی نوشته می‌شود، از هر دوی آنها استفاده می‌کند. بنابراین، این نظریه وابستگی متوالی متی-مرقس-لوقا است.

خب، کمی پس از زمان آگوستین، فاجعه نظامی و اقتصادی امپراتوری روم را فرا گرفت. سواد به شدت کاهش یافت. برخی تخمین زده‌اند که ممکن است قبل از فاجعه تا ۸۰٪ و پس از آن تا ۵٪ در یک دوره تقریباً ۲۰۰ ساله، از ۳۰۰ تا ۵۰۰ میلادی، افزایش یافته باشد.

خب، این نوع مطالعه، یعنی مسئله‌ی هم‌نواسازی، واقعاً تا دوره‌ی اصلاحات رنسانس از سر گرفته نشد. بنابراین، ما دیاتسارون تاتیان، کانی‌های قیفاووس، هارمونی آگوستین و حالا به هارمونی‌های اصلاحات می‌رسیم. با از سرگیری مطالعات آکادمیک کتاب مقدس در رنسانس و اصلاحات، تلاش‌ها برای هماهنگ‌سازی انجیل‌ها از سر گرفته شد و نوع کاری که آگوستین قرن‌ها پیش انجام داده بود، مورد بازنگری قرار گرفت.

مشکل این بود که چگونه تصمیم بگیریم چه زمانی دو رویداد مشابه را به عنوان یک رویداد یا دو رویداد متفاوت در نظر بگیریم، و شما با راه‌حل‌های نسبتاً متفاوتی روبرو بودید. در مقایسه با کاری که زیست‌شناسان در بررسی گونه‌ها انجام می‌دهند، شما با افرادی مواجه بودید که یکی‌کننده‌ها و جداکننده‌ها را، در نظر می‌گرفتند، باشه؟ افرادی بودند که تمایل داشتند هر چیزی را که نسبتاً شبیه به هم به نظر می‌رسید کنار هم قرار دهند و افراد دیگری که اگر تفاوتی بین آنها وجود داشت، آنها را از هم جدا می‌کردند. خب، ما قصد داریم با نظریه‌های جدیدتر ادامه دهیم.

این‌ها حدود سال ۱۷۸۰ میلادی شکل گرفتند و تا به امروز رسیده‌اند و قدیمی‌ترین آن‌ها مدل به اصطلاح فقط لاتین است؛ آیا فقط معادل آلمانی انجیل Ur-Evangelium است. Ur-Evangelium انجیل اولیه یا اصلی است، درست است؟ این موضوع به طور مستقل توسط لسینگ در دهه ۱۷۸۰ و کمی بعد توسط انجیل، Ur-Gospel، آیشهورن مطرح شد. اساساً، ایده این است که یک انجیل اصلی وجود داشته است اصلی، و به طور کلی به نظر می‌رسید که به زبان آرامی بوده است، و سپس متی، مرقس و لوقا همگی مطالبی را از آن استخراج کرده و به یونانی ترجمه کرده‌اند.

بنابراین، شباهت‌های بین انجیل‌های هم‌نوا به این دلیل است که هر سه از این انجیل اولیه به عنوان منبع استفاده می‌کنند، و تفاوت‌ها زمانی بروز می‌کنند که آنها انجیل، آن انجیل اصلی را به طور متفاوتی ویرایش یا ترجمه می‌کنند، نظریه انجیل اولیه، نظریه انجیل اولیه. سپس ما نظریه وابستگی متوالی را داریم که یک قرن قبل توسط آگوستین مطرح شده بود و اکنون توسط هوگو گروتیوس احیا شده است، و در کلی‌ترین شکل خود، شما یک انجیل دارید، و سپس انجیل دوم از آن استفاده می‌کند، و انجیل سوم از دوم و اول استفاده می‌کند. این نوع مدل‌ها در قرن نوزدهم بسیار محبوب بودند، و جالب اینجاست که هر ترتیب ممکن در آن زمان پیشنهاد می‌شد. هم تیسن و هم آلفرد، در بحث‌های خود، این مشکل بزرگی نیست، آن را ترسیم کنید و طرفداران هر یک از این انواع را به شما ارائه دهند.

این هنوز هم توسط برخی مورد استفاده قرار می‌گیرد، و نظریه وابستگی متوالی آگوستینی همان است که قبلاً، به آن اشاره کردیم، متی اول، مرقس دوم و لوقا سوم. یکی دیگر از فرضیه‌هایی که نسبتاً تأثیرگذار بوده است، فرضیه گریسباخ است که متی اول، لوقا دوم و مرقس سوم است. ما برمی‌گردیم و در مورد مسئله همدید، یکی دو کلمه در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

و مورد سوم، که شاید کمی کمتر از بقیه رایج باشد، وابستگی متوالی مرقس است؛ ابتدا مرقس، لوقا از آن استفاده کردند، متی از آن استفاده کرد و سپس لوقا از هر دوی آنها استفاده کرد. نظریه وابستگی متوالی یکی دیگر از نظریه‌های قرن نوزدهم، نظریه‌ای به اصطلاح تکه‌تکه بود که توسط فریدریش شلایرماخر ارائه شد. پیشنهاد او این است که قطعات مکتوب زیادی، معمولاً حکایات مکتوب، در کلیسای اولیه وجود داشته و متی، مرقس و لوقا هر کدام به طور مستقل مجموعه‌ای از این قطعات را جمع‌آوری کرده و در انجیل‌های خود گرد هم آورده‌اند.

بنابراین، برای یک نمودار، شما تعداد زیادی قطعه کوچک در اینجا دارید که فلش‌هایی به سمت متی، مرقس و لوقا در پایین آن می‌رود. ایده‌ای تا حدودی مشابه از وستکات و آلفرد می‌آید که در مقایسه با بسیاری از

این افراد نسبتاً محافظه‌کار هستند و اساساً یک نظریه سنت شفاهی داشتند، یعنی اینکه منابع شفاهی پشت، سه انجیل قرار دارند و آنها به طور مستقل از سنت‌های شفاهی استفاده کرده و آنها را نوشته‌اند. بنابراین شما در اینجا ابری از سنت خواهید داشت، به جای این قطعات کوچک مکتوب که به متی، مرقس و لوقا در پایین می‌رسند.

آنها اساساً می‌گویند که متون هم‌نوا (سینوپتیک) مبتنی بر مبانی مشترک کاملاً شفاهی هستند. حواریونی که در زمان وقوع وقایع حضور داشتند، سنت‌های شفاهی را به روایت‌های مکتوب پیوسته تبدیل کردند و خود این سنت‌ها ممکن است مستقیماً از حواریون آمده باشند. بنابراین، این یک نسخه نسبتاً محافظه‌کارانه بوده است، حداقل در آن شیوه خاص بیان آن.

نظریه‌ای که تا به امروز غالب بوده، نظریه دو سندی نامیده می‌شود. این نظریه توسط آیچورن، برنارد و ایس و اچ. جی. هولتزن در قرن نوزدهم مطرح شد و می‌توان گفت که امروزه نیز نظریه غالب است. ایده این Q است که مرقس یکی از دو منبع متی و لوقا بوده و منبع دیگر، منبعی مکتوب بوده که در این نظریه‌ها نام گرفته است.

وجود دارد. رایج‌ترین ایده این است که از منبع آلمانی Q امروزه در واقع بحث‌هایی در مورد ریشه نام گرفته شده است، اما ظاهراً هیچ مدرک محکمی این موضوع را تأیید نکرده است، آنقدر جالب Quella است. است که چنین اطلاعاتی می‌تواند به سرعت از بین برود.

یک مرقس اصلی، به عنوان منابع، Ur- markus و مرقس، یا گاهی اوقات در برخی از مدل‌های آن، یک Q در نظر گرفته می‌شوند، و متی و لوقا به هر دوی این منابع دسترسی داشتند، اما از وجود یکدیگر بی‌اطلاع و مرقس استفاده می‌کنند. این طرح فرضی است زیرا هیچ Q و مرقس و لوقا از Q بودند. بنابراین، متی از باقی‌مانده است Q نسخه خطی.

نیز نامیده شده است. این اصطلاح مورد علاقه‌ی ای. تی. رابرتسون برای آن (Logia) گاهی اوقات لوگیا Q بود، بر اساس این فرض که پاپیاس هنگام صحبت از لوگیا، که هر کدام به دلخواه خود ترجمه می‌کردند، در (say source) مورد همین موضوع صحبت می‌کرد. نام دیگری که معمولاً استفاده می‌شود، منبع گویا است. همانطور که کمی قبل‌تر اشاره کردیم، همپوشانی متی و لوقا که شامل مطالب مرقس نمی‌شود، به نظر می‌رسد که عمدتاً سخنان عیسی است تا روایات، بنابراین گاهی اوقات از اصطلاح منبع گویا استفاده می‌شود.

از آنجایی که مطالبی در مرقس وجود دارد که مختص مرقس است و در متی و لوقا نیست، برخی از طرفداران گفته‌اند که متی و لوقا از یک انجیل اولیه مرقس یا یک انجیل اور-مارکوس، یک انجیل اصلی استفاده کرده‌اند که بعداً در انجیل مرقس مدرن ویرایش شده است. خوب، ما چند نظریه دیگر را در اینجا اضافه می‌کنیم. به این یکی، توسعه‌ای از نظریه دو سندی به نام نظریه چهار سندی توسط بی. اچ. استریتر در اوایل قرن بیستم، ارائه شد که اساساً می‌گفت، خوب، در واقع، دو سند دیگر وجود دارد که به عنوان منبع استفاده شده‌اند.

نامید، و لوقا منبع M در اینجا، متی منبع مکتوب خود را داشت که استریتر آن را Q گذشته از مرقس و نامید، و بنابراین شما چهار سند منبع دارید، اما هر یک از متی و L مکتوب خود را داشت که استریتر آن را لوقا، هر کدام فقط از سه مورد از آنها استفاده کرده‌اند. افراد زیادی این مدل خاص را قبول ندارند، اما برای مطالبی که منحصر به متی و منحصر به لوقا است، حفظ شده است، و هنوز هم L و M اصطلاحات خواهید دید که در بحث‌های مربوط به مسئله هم‌نوا ظاهر می‌شوند. بنابراین، در بسیاری از بحث‌های فقط برای نشان دادن مطالبی با افراد خاصی که در مورد آن بحث Q و L و M، مربوط به مسائل هم‌نوا

می‌کنند استفاده می‌شوند، بدون اینکه مشخص شود که آیا اینها منابع مکتوب یا حتی اصلاً منابع بوده‌اند، بلکه فقط راهی برای برچسب‌گذاری مطالب خاص هستند.

ما بعداً در این دوره در مورد نقد فرم صحبت خواهیم کرد، اما ممکن است اینجا به آن اشاره کنم زیرا نقد فرم به نوعی ترکیبی از نظریه سنت شفاهی وستکات و آلفرد با نظریه دو سند به نظر می‌رسد. بنابراین، شما مرقس و لوقا را در اینجا به عنوان اسناد نهایی خواهید داشت، و درست بالای آنها، ببخشید، متی و لوقا، در اینجا، و بالاتر از آنها، مرقس و کیو، اما بالاتر از آن، ابری بزرگ از سنت شفاهی. و این سنت شفاهی آیا آنها همه آن را دریافت نکردند یا از همه آن استفاده نکردند، و متی و لوقا نیز به این سنت و همچنین به این دو منبع دسترسی داشتند.

و این اساساً مدلی است که بولتون لان و دیگر منتقدان فرم تمایل دارند با آن کار کنند. آنها مدل دو سندی را می‌پذیرند، اما همچنین می‌پذیرند که سنت شفاهی نیز در جریان بوده است. خوب، در اینجا کمی در مورد این نظریه‌های مختلف بحث می‌شود.

برای مثال، نظریه انجیل اصلی، انجیل اولیه یا انجیل انجیلی را در نظر بگیرید. این نظریه مزایایی دارد. شباهت‌ها را به شیوه‌ای طبیعی توضیح می‌دهد.

آنها از یک منبع مشترک آمده‌اند. لسینگ و آیکورن پیشنهاد کردند که این منبع، انجیلی مکتوب به زبان آرامی بوده و این انجیل آرامی، انجیل اصلی نبوده است. این انجیل به این دلیل حفظ شده است که پس از انقراض زبان آرامی در کلیسا، که پس از ۱۰۰ میلادی است، افراد کمی به آن صحبت می‌کردند، بنابراین کمی نشده است.

این گرایش در تاریخ دیده می‌شود. اسناد به زبان خارجی معمولاً در صورت ناشناخته بودن زبان، کمی نمی‌شوند، به خصوص اگر ترجمه‌ای از آنها موجود باشد. به عنوان مثال، زبان‌های عبری و یونانی قرن‌ها در کلیسای غرب در قرون وسطی از بین رفته بودند.

مشکلات نظریه انجیل مقدس. ما هیچ مدرک مستقیم یا غیرمستقیمی برای چنین سندی نداریم، زیرا هیچ کس در دوران باستان در مورد چنین سندی صحبت نمی‌کند و هیچ قطعه‌ای از آن نداریم. اگر همانطور که برخی پیشنهاد کرده‌اند، این یک متی آرامی بوده است، پس سوال این است که چرا اینقدر با متی یونانی متفاوت است؟ زیرا شما هنوز باید توضیح دهید که مطالب مربوط به لوقا از کجا آمده است و ظاهراً از این متن آمده است.

چرا نویسندگان از این منبع به چنین شیوه‌ی عجیبی استفاده کرده‌اند؟ گاهی اوقات، آنها مستقیماً نقل قول می‌کنند؛ گاهی اوقات، آنها معنی می‌دهند و کلمات تغییر می‌کنند و حتی گاهی اوقات ترتیب را تغییر می‌دهند. و سپس مشکل این است که زبان آرامی، به نوعی، هرگز واقعاً از کلیسا محو نشد. فقط به تدریج به چیزی که ما آن را سریانی می‌نامیم، تغییر یافت و حتی امروزه یک کلیسای سوری وجود دارد.

بنابراین، گمان می‌کنم اگر این متن عبری بود که از کلیسای اولیه از بین رفت، بهتر عمل می‌کرد. اما این فقط پیچیدگی‌های مختلفی را نشان می‌دهد. چگونه می‌توانیم مطالبی را که مختص هر انجیل است، به خصوص اگر اختلافات آشکاری داشته باشد، اگر فقط یک منبع وجود داشته باشد، توضیح دهیم؟ و اگر انجیل‌ها خلاصه‌ای از آن هستند، چرا مرقس اتفاقاً فقط همان مطالبی را که در متی و لوقا آمده است، استخراج کرده است؟ این نوع پیچیدگی پیش می‌آید.

بنابراین، نظریه‌ی «اور او انجلیوم» شباهت‌ها را نسبتاً خوب توضیح می‌دهد، اما واقعاً تفاوت‌ها را به خوبی توضیح نمی‌دهد. نظریه‌ی وابستگی متوالی، مزایا، خب، ادعا می‌کند که ما تمام اسناد اصلی را داریم، بنابراین نیازی به فرضیه‌ی اسناد گمشده نیست. یا پروتو-انجیل‌ها یا چیزی شبیه به آن.

مشکلات: چه کسی از چه کسی قرض گرفته است؟ محققان مختلف توانسته‌اند برای هر یک از این سه دسته، دلایلی ارائه دهند و بخشی از دلیل این امر این است که نویسندگان خلاصه‌نویسی می‌کنند، و در واقع، این یک پدیده بسیار رایج در دوران باستان بود که نسخه‌های خلاصه‌شده از آثار طولانی‌تر را تهیه می‌کردند، زیرا پاپیروس گران بود، پوست‌نگاری گران‌تر بود، کاتبان کارگران ماهری بودند، بنابراین باید پول زیادی می‌پرداختند تا کسی چیزی را کپی کند. بنابراین، خلاصه‌نویسی‌های مختلفی از تاریخ‌ها و چیزهای مختلف اغلب در دوران باستان انجام می‌شد. و البته، مردم گاهی اوقات چیزی را بسط می‌دهند.

بنابراین، چیزی کوتاه‌تر ممکن است خلاصه باشد، اما چیزی طولانی‌تر ممکن است بسط باشد. بنابراین، ما نمی‌دانیم که آیا نویسندگان روایت‌های منبع را گسترش داده‌اند یا آنها را خلاصه کرده‌اند. تفاوت‌های کلامی، چگونه بوجود آمده‌اند؟ چرا نویسندگان در صورت دانستن فقط انجیل‌های الهام‌شده‌ی پیش روی خود، آزادانه در منابع خود تغییراتی ایجاد کرده‌اند؟ مطالب انجیل‌های بعدی که در انجیل‌های قبلی وجود ندارند از کجا آمده‌اند، به خصوص وقتی که از برخی جهات متناقض به نظر می‌رسند؟ تفسیر رابرت گاندی بر متی دیدگاهی تا حدودی مشابه دارد.

بوده، با Q را داشته و متی داستان چوپان را که ظاهراً در آن زمان در Q این استدلال می‌کند که متی مرقس و استفاده از سبک میدراش به داستان وایزمن تغییر داده است. به نظر من، این یک فشار بزرگ بر الهام است. خب، این موفقیت نظریه‌های وابستگی است.

نظریه‌ی تکه‌تکه، تکه‌های نوشته شده. خب، مزایا، لوقا ۱:۱ به ما می‌گوید که مطالب مکتوب زیادی در دسترس بوده است. بسیاری تلاش کرده‌اند تا روایت‌هایی را تدوین کنند و غیره.

البته، این‌ها باید ناقص باشند. شاید قصد داشته‌اند تا حد امکان روایت کاملی ارائه دهند. شلایرماخر متوجه شد که انجیل‌ها شبیه مجموعه‌ای از حکایات هستند و تنها چند نمونه ارتباط بین این حکایات وجود دارد.

برای مثال، عیسی چندین رویداد را یکی پس از دیگری در یک روز انجام می‌دهد، اما به طور کلی، چنین ارتباطی وجود ندارد. و ظاهراً منابع متنوعی وجود داشته است. می‌بینیم که لوقا در لوقا ۱:۲ از سبک سامی به سبک هلنیستی در لوقا ۱:۲ تغییر می‌کند. در بقیه انجیلش، این نشان می‌دهد که او منبع متفاوتی برای لوقا ۱:۲ داشته است، که ما حدس می‌زدیم شاید از مریم باشد.

مشکلات شلایرماخر و بولتمان، پس از او، اعتبار قطعات را تا حدی پایین می‌آورند که نمی‌توانیم ترتیب یا تاریخی بودن آنها را بدانیم. این دیدگاه همان مشکلات نقد فرم را دارد که بعداً در مورد آن بحث خواهیم کرد. احتمالاً در دیدگاه نوعی قطعه‌نگارانه، یعنی وجود منابع متعدد، مزایایی وجود دارد، اما فکر می‌کنم نیاز به کمی اصلاح دارد.

نظریه سنت شفاهی، مزایا و وقایع زندگی عیسی به صورت شفاهی در اوایل خدمت حواریون ارائه شده است. در کلیساهای انجیلی، مفهوم سنت منفی است و دلالت بر انتقال نسل‌های متمادی دارد، اما این مفهوم در کلمه یونانی مربوطه ضروری نیست، بلکه فقط به معنای چیزی است که به دیگری منتقل شده است. بنابراین، اگر دوست دارید، یک سنت ممکن است مستقیماً از یک حواری گرفته شود، نه شش نسل بعد یا چیزی شبیه به آن.

اصطلاحاتی که برای سنت در عهد جدید استفاده می‌شوند عبارتند از پارادیدومی، به معنای واگذاری، و پارادوسیس، به معنای تحویل دادن مواد. این اصطلاحات در عهد جدید آمده‌اند و می‌توان آنها را از سنت ترجمه کرد، اما معنای یک تاریخ طولانی و مبهم بدون منبع شناخته شده را ندارند. معنای یونانی آن به چیزی اشاره دارد که معلم به دانش‌آموز می‌دهد تا با دقت از آن محافظت کند و از خطا جلوگیری کند.

به همین ترتیب، در مدارس خاخی، همانطور که یکی از آنها می‌گوید، یک دانش‌آموز خوب مانند یک مخزن گچ‌کاری شده بود که قطره‌ای از مواد ذخیره شده در آن را از دست نمی‌داد. اینکه آیا انتقال خاخی به طور قابل اعتمادی به موسی برمی‌گشت، همانطور که خاخم‌ها ادعا می‌کردند، ۲۰۰۰ سال و ۳۰ یا ۴۰ انتقال یک چیز است. اینکه آیا سنت عهد جدید در یک نسل، ۳۰ نسل یا کمتر قابل اعتماد است، سوال کاملاً دیگری است.

مشکلات مدل سنت شفاهی. این دیدگاه احتمالی، اگر اصرار نداشته باشیم که تنها منابع عهد جدید شفاهی بوده‌اند، در آن زمان تندنویسی وجود داشته است، نه تندنویسی مدرن، و برای ثبت پرونده‌های دادگاه و مواردی از این دست استفاده می‌شده است. پیروان تحصیل کرده می‌توانستند یادداشت‌برداری کنند، خاطرات روزانه بنویسند، چیزهایی از این قبیل.

بنابراین، به نظر من ترکیبی از منابع کتبی و شفاهی بهترین نتیجه را می‌دهد. ما مدل‌های دو سندی و چهار سندی را با هم بررسی خواهیم کرد. مزایای آنها اساساً یکسان است.

به نظر می‌رسد متی و لوقا به مرقس وابسته هستند، زیرا بیشتر اوقات از دستورات مرقس پیروی می‌کنند. وقتی متی و لوقا از مرقس پیروی نمی‌کنند، هیچ‌کدام از دیگری پیروی نمی‌کنند. بنابراین، می‌توانیم ببینیم که چگونه ممکن است انجیل مرقس پیش روی لوقا و متی بوده باشد، اما انجیل یکدیگر را نه

یعنی متی، لوقا را نداشت، یا لوقا، متی را. با این قوت، می‌توانیم ببینیم که چرا این دیدگاه خاص غالب است. با این حال، این تنها راه برای توضیح داده‌ها نیست.

گریزباخ توضیح معکوسی از داده‌ها داشت، و مشکل را با این جمله توضیح داد که مارک هم متی و هم لوقا را پیش روی خود داشت، و مارک هر دو متی و لوقا را در جایی که با هم موافق بودند دنبال می‌کرد، اما هر جایی که موافق نبودند، او یکی از آنها را دنبال می‌کرد، باشه؟ و دقیقاً همان نتیجه را می‌گیرید. هوم. تقریباً هر طرح قرض گرفتن را می‌توان به دو صورت استدلال کرد.

ساده همیشه زودتر از پیچیده نیست، و تشخیص اینکه کدام روایت در سایر متون نیز اولین بوده است یا حتی Q بسیار دشوار است. مشکلات نظریه‌های دو و چهار سندی. ما هیچ مدرکی برای اسناد پس‌زمینه نداریم L2 و M بدتر از آن، برای چهار سند.

Q، حتی هیچ نظری در مورد وجود آنها وجود ندارد، مگر اینکه پاپیاس را به عنوان اشاره به یکی از آنها، یعنی در نظر بگیریم، اما کلیسای اولیه این موارد را به عنوان اشاره به متی در نظر گرفت. و اگرچه می‌توانیم فرض کنیم که کلیسای اولیه نمی‌دانسته، اما آنها فقط در تاریکی تیر می‌انداختند، و کاملاً منطقی است که فرض کنیم پاپیاس تنها یکی از رشته‌های اطلاعاتی است که از رسولان آمده است و سایر پدران کلیسا به رشته‌های دیگر دسترسی داشته‌اند، و بنابراین در واقع می‌دانستند که پاپیاس به متی اشاره دارد. این تفاوت‌های کلامی بین متی و لوقا وجود دارد که اگر از مرقس کپی شده باشند، عجیب هستند.

چرا آنها بعضی چیزها، اغلب چیزهای بی‌اهمیت، را تغییر دادند و سپس از کلمات دیگری استفاده کردند؟ چرا لوقا بخش بزرگی از مرقس، ۶:۴۵ تا ۸:۹ را حذف کرد؟ هیچ توجیه ساده‌ای برای این کار وجود ندارد. اگر

فرض کنیم این بخش در یک انجیل اورمارکوس وجود ندارد، پس یک سند گمشده دیگر اختراع کرده‌ایم. به نظر من، نظریه‌های سند دو و چهار، مشکل خاصی برای انجیلی‌ها هستند، و آن همین است.

چرا متی رسول، اگر مرقس دست دوم است و متی شاهد عینی بوده و خودش آنجا بوده، تا این حد کورکورانه از مرقس پیروی کرده است؟ چرا به جای خاطرات پطرس از یادداشت‌های خودش استفاده نمی‌کند؟ با این حال، بزرگترین مشکل این است که این دیدگاه، یعنی دو سند و چهار سند، تمام اطلاعات سنتی، یعنی تمام اطلاعات تاریخی مربوط به ریشه‌های انجیل را دور می‌ریزد. تمام سنت می‌گوید که متی قبل از مرقس نوشته شده است، و این دیدگاه ترتیب را برعکس می‌کند. خب، اینجاست که ما در مورد مشکل هم‌نگری قرار داریم.

من قصد دارم یک راه حل پیشنهادی به شما ارائه دهم. من آنجا نبودم. من ماشین زمان ندارم.

من معتقدم، روزی خواهیم فهمید که مسیحیت حقیقت دارد. روزی خواهیم فهمید که کل ماجرا چگونه کار کرده است. اما راه حل پیشنهادی من این است.

با بررسی شواهد داخلی و خارجی، به نظر می‌رسد که انجیل‌ها توسط نویسندگان سنتی، متی، مرقس و لوقا نوشته شده‌اند که احتمالاً از منابع شفاهی و کتبی استفاده می‌کرده‌اند. از سوی دیگر، شواهد داخلی نشان می‌دهد که لوقا و متی به نوعی از مرقس پیروی کرده‌اند. تناقض آشکار با این موضوع این است که شواهد خارجی می‌گوید متی زودتر نوشته شده و لوقا نیز احتمالاً قبل از مرقس نوشته شده است.

خب، من مدلی را پیشنهاد می‌کنم که در آن منبع شفاهی مرقس، منبع اصلی متی و لوقا نیز باشد، اما متی و لوقا قبل از مرقس نوشته شده‌اند. چگونه می‌توانیم این را به کار ببریم؟ خب، ما شهادت شفاهی رسولان را داریم. می‌توانیم این را به عنوان نوعی پیکان در نظر بگیریم که از وسط به پایین می‌آید.

و پطرس یکی از سخنگویان اصلی حواریون بود، و حواریون در زمانی که با هم بودند، یعنی بعد از خدمت عیسی، مطالب خود را سازماندهی کردند. متی از این شهادت شفاهی حواریون استفاده کرد و، به نظر من یک متی عبری نوشت. و البته، او از حافظه خودش استفاده کرد، اما از مطالبی که توسط سایر حواریون هنگام بحث در مورد این مسائل با هم ارائه شده بود نیز استفاده کرد.

بعداً، به دنبال آن یک متی یونانی می‌آید، اینکه آیا خود متی آن را ترجمه کرده یا ما نمی‌دانیم. در همین حال حواریون نه تنها به زبان آرامی یا هر زبان دیگری با سایر یهودیان در اورشلیم و غیره صحبت می‌کنند. آنها شروع به انشعاب به یهودیان هلنیستی می‌کنند و سپس از اسرائیل خارج می‌شوند و به جاهای دیگر می‌روند بنابراین، شهادت شفاهی آنها نیز به زبان یونانی توسعه می‌یابد، و بنابراین ممکن است که متی یونانی از شهادت شفاهی حواریون به شکل یونانی نیز استفاده کرده باشد.

در همین حال، در آن سوی این پیکان بزرگ، لوقا را دارید، و لوقا در دو سالی که پولس در قیصریه در زندان است، در اسرائیل است، و او به اطراف می‌رود، با مردم مصاحبه می‌کند، با رسولان مصاحبه می‌کند، با افرادی که بخشی از هفتاد نفر بودند مصاحبه می‌کند، با افرادی که در آن سوی اردن و پریه بودند و معجزات عیسی را در آنجا دیدند مصاحبه می‌کند، و این مطالب را کنار هم می‌گذارد، و برخی از آنها شهادت رسولان رسولان است، و انجیل خود را گردآوری می‌کند. و در آخر از همه، مرقس در روم در حالی که او این مطالب را ارائه می‌دهد، با پطرس بوده است، و مردم از او می‌خواهند که آنچه پطرس گفته است را بنویسد، بنابراین او این کار را می‌کند. و بنابراین، اگرچه او آخر می‌نویسد، اما مستقیماً از یک رسول می‌نویسد نه از گزیده‌هایی که دیگران داشتند.

خب، اگر دوست دارید، این مدل من است. از بعضی جهات پیچیده‌تر از بقیه است، اما در واقع، هیچ فرضی در مورد اسناد مکتوب دقیق ندارد، اگرچه بدیهی است که برخی از حواریون و افراد دیگر ممکن است یادداشت‌های کتبی از نوعی به نوع دیگر داشته باشند. بنابراین، من سه سؤال مطرح می‌کنم که باید در ارائه این مدل برای نقد به آنها پاسخ دهم. اولین سؤال این است که چگونه می‌توان شباهت‌ها را توضیح داد. اول از همه، ما پیشنهاد می‌کنیم که متی، مرقس و لوقا عمدتاً از منابع شفاهی با برخی مکمل‌های کتبی استفاده می‌کنند.

و خب، چه خواهیم داشت؟ خب، اول از همه، همه انجیل‌های هم‌نوا به زندگی مسیح در یک سری وقایع واقعی در تاریخ وابسته هستند. بنابراین، بخشی از شباهت‌های بین آنها از این واقعیت ناشی می‌شود که آنها چیزی از خودشان در نمی‌آورند. اینها چیزهایی هستند که واقعاً اتفاق افتاده‌اند.

بخشی از این شباهت به این دلیل است که این وقایع واقعاً اتفاق افتاده‌اند، اما چگونه می‌توان انتخاب مشترک برخی از وقایع را از یک هنر رزمی یا کل آن توضیح داد؟ شاید 20 شفا که در سه انجیل پراکنده شده‌اند، در حالی که باید صدها یا حتی هزاران شفا وجود داشته باشد و غیره. ثانیاً، همه اینها به موعظه و تعلیم شفاهی حواریون بستگی دارد. حواریون تمام خدمت عمومی عیسی را تجربه کردند.

آنها چندین سال بعد با هم موعظه و تدریس کردند و تا حدودی پس از آن با هم در ارتباط بودند. بدون شک، همانطور که حواریون با هم بودند، در مورد اینکه کدام وقایع در خدمت عیسی به بهترین وجه نشان دهنده شخصیت، اعمال و نحوه ارائه این موارد است، صحبت کردند. معلمان، همانطور که بارها و بارها تدریس می‌کنیم، باید به این فکر کنیم که چقدر خوب پیش رفت؟ آیا آنها این را فهمیدند؟ چگونه می‌توانستیم آن را بهتر توضیح دهم و چیزهایی از این قبیل؟ و بنابراین، تمام انجیل‌های هم‌نوا به زندگی مسیح بستگی دارند که یک سری وقایع واقعی است.

همه آنها به موعظه و تعلیم شفاهی رسولان متکی بودند، جایی که آنها دور هم جمع می‌شدند و مطالبی را انتخاب می‌کردند که اگر دوست دارید، بهترین نتیجه را می‌داد. سوم، اولویت ظاهری مرقس ممکن است نتیجه نفوذ پطرس به عنوان سخنگو و رهبر در میان رسولان در سال‌های اولیه‌ای باشد که آنها در اورشلیم با هم بودند. بنابراین، مرقس آموزه‌های تأثیرگذارترین رسول را حفظ می‌کند اما منبع مکتوب متی و لوقا نیست.

موعظه پطرس، منبع شفاهی مرقس، به دلیل تأثیر پطرس در انتخاب و شکل‌دهی مطالبی که شهادت رسولی عیسی را تشکیل می‌دهند، منبع شفاهی اصلی برای متی و لوقا نیز هست. و احتمالاً، پطرس نیز تحت تأثیر تصمیماتی قرار گرفته بود که در میان حواریون گرفته شده بود که کدام یک بهتر و از این قبیل بودند. بنابراین، این موضوع از هر دو جهت صدق می‌کند.

چهارم، شباهت بین متی و لوقا، جایی که مرقس حضور ندارد، چیزی که ما آن را مطالب راهنما می‌نامیم ممکن است به این دلیل باشد که هر دو از مطالب آموزشی شفاهی عیسی استفاده کرده‌اند. کسانی که مسائل هم‌نوا را مطالعه کرده‌اند، به خوبی می‌دانند که این مطالب در متی همیشه در همان جایی که این مطالب در لوقا قرار دارد، قرار نمی‌گیرد. متی این گفته‌ها و گفتمان‌ها را به صورت بلوک‌هایی مرتب می‌کند در حالی که لوقا آنها را در سراسر روایت خود پراکنده می‌کند.

برخی معتقدند که لوقا از متی استفاده می‌کند، اما لوقا اغلب این گفتمان‌ها را در زمینه‌ای متفاوت از متی بیان می‌کند. چرا لوقا زمینه را به متی تغییر داده است؟ یکی از نقاط قوت فرضیه‌ی سند نشانه این است که این ویژگی را با دیدن نشانه‌هایی که هیچ زمینه‌ی روایی ندارند، توضیح می‌دهد. متی و لوقا گفته‌های ما را به طور مستقل انتخاب کرده و در مطالب خود قرار داده‌اند.

اما این هنوز هم زمینه‌سازی ابداعی نویسنده را در آن نوع طرح دارد. به نظر من بهتر است بگوییم که عیسی یک سخنران سیار است. او اغلب مطالب را تکرار می‌کند به طوری که لوقا و متی موارد را به طور متفاوتی قرار می‌دهند، زیرا متی یک مورد را گزارش می‌دهد و لوقا مورد دیگری را، همانطور که از مصاحبه‌های لوقا مشخص شده است، و اینکه آیا متی تمام مواردی را که لوقا می‌دانست می‌دانست و لوقا تمام مواردی را که متی می‌دانست، می‌دانست، ما هیچ ایده‌ای نداریم.

اگر درست حدس زده باشم، روایت‌های مربوط به پریان در لوقا نشان می‌دهد که لوقا با مردم پریان مصاحبه کرده است. ممکن است متی این موضوع را فرعی دانسته باشد یا حتی از مکان‌های خاصی که این اتفاقات در آنها رخ داده و مواردی از این قبیل، آگاه نبوده باشد. گفته‌ها معمولاً فقط یک بار در انجیل گزارش می‌شوند. نویسندگان، به هر حال، سعی در اجتناب از یکنواختی دارند و سعی می‌کنند حجم کتاب را پایین نگه دارند.

بنابراین، از آنجایی که تولید کتاب بسیار پرهزینه بود، پیشنهاد من این است که متی حتی در مواردی که چندین زمینه یا چیزی مشابه را می‌دانست، تصمیماتی می‌گرفت، آنها را در یک زمینه خاص قرار می‌داد، و لوقا نیز ممکن است همین کار را کرده باشد. خوب، تا اینجا ایده این است که وقایع واقعی در تاریخ، شباهت‌ها را ایجاد می‌کنند، انتخاب اینکه کدام وقایع باید ارائه شوند تا حدودی توسط فرآیند گروهی واحد در میان حواریون انجام شده است، و اینکه عیسی یک سخنران سیار است، بنابراین مطالب شفاهی او می‌توانسته در زمینه‌های مختلف و به اشکال کمی متفاوت یافت شود. من یک سیار هستم؛ خوب، اگر دوست دارید، من یک واعظ سیار بودم.

وقتی در مدرسه‌ی علوم دینی تدریس می‌کردم، از من دعوت می‌شد که در کلیساهای مختلف موعظه کنم، بنابراین به جاهای مختلف می‌رفتم و موعظه‌های خاصی داشتم که بارها و بارها از آنها استفاده می‌کردم و موعظه‌های دیگری که یک یا دو بار استفاده می‌کردم و تصمیم می‌گرفتم که کار خوبی روی آنها انجام نداده‌ام و به جای تلاش برای اصلاح آنها یا چیزی شبیه به این، از آنها دست می‌کشیدم. با این حال مطمئناً اگر نوارهای ضبط شده از این موعظه‌های مختلف را داشته باشید، آنها کلمه به کلمه نخواهند بود. بنابراین، آنها برخی همپوشانی‌ها داشتند که در آنها به روشی برای ارائه یک حکایت یا چیزی که تقریباً تکرار شده بود، اکتفا کرده بودم. دو مورد دیگر را در بخش شباهت‌ها ذکر کردم.

پنجم، شاگردان خاخام‌های یهودی، آموزه‌های استاد خود را از حفظ یاد می‌گرفتند. شاید این کار در محافل مسیحی نیز انجام می‌شد. در واقع، این یک پدیده نسبتاً رایج در محافل آموزشی در سراسر جهان است که به حفظ کردن مطالب می‌پردازد.

این اصطلاح در غرب دارد از مد می‌افتد، اما قرن‌هاست که رایج بوده است. همانطور که قبلاً اشاره کردم، شباهت‌های زیادی در کلمات، به ویژه در آموزه‌های عیسی وجود دارد، اما شباهت‌ها در انجیل‌ها وقتی عیسی صحبت می‌کند بسیار بیشتر از زمانی است که راویان روایت می‌کنند. خوب، شباهت‌های زیاد در آنجا نشان دهنده نوعی حفظ کردن است.

ممکن است عمداً حفظ کردن باشد، یا ممکن است چیزی باشد که ما آن را حفظ کردن تصادفی می‌نامیم. من چندین بار سخت تلاش کردم تا آیات کتاب مقدس را حفظ کنم و هرگز در این کار عالی نبودم زیرا حافظه کلامی خوبی ندارم، اما با خواندن کتاب مقدس اکنون، احتمالاً به ۷۵ بار یا چیزی در این حدود می‌رسم، و اینکه در نسخه‌های مختلف، برخی از آیات را می‌دانم، باشه؟ و این اتفاق می‌افتد. خبرنگاران روزنامه، در زمانی که روسای جمهور با قطار از شهری به شهر دیگر می‌رفتند و سخنرانی می‌کردند، اغلب می‌گویند که می‌توانند سخنرانی نامزد ریاست جمهوری را پنج یا شش بار انجام دهند.

و این اتفاق می افتد. شباهت‌های آشکاری بین عیسی و خاخام‌ها وجود دارد. هر دو شاگردانی داشتند، هر دو گاهی اوقات با تمثیل‌ها آموزش می‌یافتند، هر دو با مخالفان بحث می‌کردند و هر دو خاخام نامیده می‌شدند، باشد؟ هم در فرهنگ‌های یونانی و هم یهودی، یادگیری عمدتاً از طریق حفظ کردن از طریق تلاوت شفاهی بود، نه از طریق خواندن کتاب یا یادداشت‌برداری و مواردی از این قبیل.

برگر گرهاردسون، در کتاب خود «حافظه و نسخه خطی»، بحث مفصلی در مورد این نوع مطالب ارائه می‌دهد. برخی از دانش‌آموزان حافظه بسیار خوبی داشتند و می‌توانستند مانند یک دایره‌المعارف از معلمان نقل قول کنند. برخی دیگر شاید آن را به خوبی به خاطر نمی‌آوردند، اما منطق و استدلال را به خوبی به یاد می‌آوردند، به گمان من، روش‌های مختلفی که مغز ما در طول رشد خود سیم‌کشی کرده است و ممکن است نوعی مؤلفه ژنتیکی نیز داشته باشد.

در نهایت، در شباهت‌ها، احتمالاً از برخی اسناد یا یادداشت‌ها استفاده شده است. لوقا ۱: ۱-۴ به بسیاری از کسانی که روایت‌ها را نوشته‌اند اشاره می‌کند، اگرچه لوقا به ما نمی‌گوید که آیا از این مطالب مکتوب استفاده کرده است یا خیر. شاید بتوان نظر پاپیاس در مورد مرقس را دقیق اما نه به ترتیب، به عنوان یادداشت‌برداری مرقس در طول موعظه‌های پطرس دانست که بعداً آنها را در انجیل نهایی سازماندهی کرد. نه چیز دیگری، گویی مرقس در واقع انجیل را دقیق اما نه به ترتیب نوشته است.

بنابراین، به نظر من، شباهت‌ها را می‌توان اینگونه توضیح داد. تفاوت‌ها را چگونه می‌توان توضیح داد؟ به یاد داشته باشید که انجیل‌ها گاهی اوقات دقیقاً شامل وقایع و عبارات یکسانی هستند که با تفاوت‌های چشمگیری در رویداد، ترتیب و کلمات همراه شده‌اند. خب، بیایید ببینیم.

اول از همه، تعالیم عیسی بدون شک تا حدودی اما نه دقیقاً تکراری بود، زیرا او با مخاطبان مختلف صحبت می‌کرد. این به شاگردانش کمک می‌کرد تا تعالیم او را یاد بگیرند و با این حال ممکن است برخی از تغییرات را توضیح دهد. برخی از اعمال عیسی نیز تکرار می‌شدند.

معجزات فراوان، بدون شک افرادی با بیماری‌های مشابه، شفاهایی با انواع بسیار مشابه، خود انجیل‌ها معمولاً این نوع چیزها را تکرار نمی‌کنند. بنابراین معمولاً چهار یا پنج روایت از شفای جذامیان یا چیزی شبیه به آن نمی‌یابید. اگر انجیل را جدی بگیریم، دو پاکسازی معبد وجود دارد.

دو صید معجزه‌آسا از ماهی وجود دارد. دو بار به جمعیت غذا داده شده است و غیره. بنابراین، برخی از اعمال عیسی تکرار شده‌اند.

سوم اینکه، شاهدان مختلف، جنبه‌های متفاوتی از یک رویداد واحد را می‌بینند و بر آنها تأکید می‌کنند. ساده‌ترین راه برای بررسی این موضوع این است که مثلاً به یک گروهی با خواهر و برادرهایتان بروید و در مورد اتفاقاتی که افتاده صحبت کنید. و می‌دانید، شما در سنین کمی متفاوت بودید، بنابراین موارد مختلفی را به خاطر دارید، اما موارد مشابهی را به خاطر دارید، اما چیزهای متفاوتی را در مورد همان موارد به خاطر دارید.

همین اتفاق در یک گروهی دانشگاهی، دبیرستانی یا چیزی شبیه به آن رخ خواهد داد. بنابراین اساساً، شاهدان مختلف جنبه‌های متفاوتی از یک رویداد واحد را می‌بینند و بر آنها تأکید می‌کنند.

چهارم، تکرار شفاهی، حتی توسط همان شخص، مرتباً نوع تغییر کلامی مشاهده شده در اینجا را ایجاد می‌کند. شباهت قابل توجهی با تغییر تصادفی زمان‌ها و چیزهایی از این دست. ذهن ما، به گمانم، ذهن برخی

افراد، شاید به صورت شفاهی به گونه‌ای کار کند که در نهایت شما اساساً نوعی نوار را می‌چرخانید، اما دیگران اینگونه کار نمی‌کنند.

و ممکن است مواردی داشته باشید که دقیقاً در دو مورد به یک شکل باشند و موارد دیگری که بند متفاوتی به آنها اضافه کرده‌اید، یا کاری شبیه به آن انجام داده‌اید، و نتیجه متفاوتی گرفته‌اید. ضمناً، در مورد سنت‌های شفاهی خام‌ها که گفته می‌شود به موسی برمی‌گردند، نیازی به فرض وجود یک زنجیره کوچک متصل نیست. آنها باید این کار را انجام دهند زیرا شما حدود ۱۵۰۰ سال زمان دارید.

حتی با وجود اینکه متی در دهه ۴۰ میلادی نوشته است، هنوز حدود ۱۰ سال تکرار شفاهی بین نگارش آن و چنین چیزی وجود دارد. و این ممکن است تکرار شفاهی توسط متی باشد. شباهت‌های قابل توجه به دلیل با هم بودن حواریون است.

تفاوت در زمان و نحوه بیان، از ویژگی‌های طبیعی تفاوت‌های شخصی و حتی تکرار توسط یک فرد است. نویسندگان صحبت می‌کنند و گویندگان، در هر صورت، به ما می‌گویند که چه اتفاقی افتاده است. آنها سعی نمی‌کنند در روایت‌های خود یکسان باشند.

پنجم، ظاهراً نویسندگان انجیل همیشه قصد نداشتند عین سخنان عیسی را منتقل کنند، که بسیاری از آنها احتمالاً به زبان یونانی بیان نشده‌اند. آنها آنچه را که عیسی گفته است به ما می‌گویند، اما به دلیل طولانی بودن، ارائه متن دقیق آن غیرممکن است. همه نویسندگان انجیل به دنبال برقراری ارتباط گسترده بودند، نه فقط با نخبگان ثروتمند.

بنابراین، ما با جلد ۲۰ از مجموعه آثار باستانی جوزفوس در تضاد هستیم. بنابراین، آنها با انتخاب و خلاصه کردن رویدادها و گفتمان‌ها، هزینه‌های خود را پایین نگه داشتند. طومارهای پاپیروس آنقدر طولانی نبودند و نسبتاً گران بودند.

پیام انجیل به سبک و سیاق کتاب‌های متوسط آن زمان فشرده شده بود. البته خلاصه‌ها می‌توانند جزئیات را حذف کنند و همچنان دقیق باشند. ششم، احتمالاً نویسندگان انجیل از همه چیزهایی که دیگری می‌دانست، آگاه نبودند.

آنها شرایط برنامه درسی و تحقیقات خاص خود را داشتند. ممکن است اتفاقی افتاده باشد که یک رسول خاص در آنجا نبوده است، یا ممکن است آن را به خاطر نیاورد. و در آخر، به دلیل اختلافات، انجیل‌نگاران مطمئناً از هر آنچه می‌دانستند استفاده نکردند.

یوحنا ۲۱:۲۵ را به یاد داشته باشید، اما آنها، همانطور که خود یوحنا در فصلی قبل می‌گوید، مطالب خود را در یوحنا ۲۰، ۳۰ و ۳۱ انتخاب کردند تا روایت‌هایشان در چارچوب مشخصی باشد و تأکیدی را که مد نظر داشتند، ارائه دهند. کوتاه کردن روایت با کلی‌گویی و مبهم بودن، داستان را کسل‌کننده می‌کند. بهتر است گفتگو را با جزئیات مشخص حفظ کنید، حتی اگر به معنای انتخاب تنها چند حادثه یا جملات کلیدی از یک خطبه برای حفظ وضوح آن باشد.

به استفاده گویندگان اخبار تلویزیون مدرن از تکه‌های صدا توجه کنید. خب، چطور شباهت‌ها را توضیح می‌دهید؟ چطور تفاوت‌ها را توضیح می‌دهید؟ سوم، چطور این با الهام خدا جور در می‌آید؟ اگر کتاب مقدس واقعاً کلام الهام‌شده‌ی خداست و غیره، چطور همه‌ی این‌ها با آن جور در می‌آید؟ خب، ببینیم. اول از همه، الهام نیازی به دیکته کردن ندارد.

این به سبک نویسنده اجازه می‌دهد بدون از دست دادن صداقت، خود را نشان دهد. خدا گاهی اوقات حتی بهتر از دیکته عمل کرده است. بسیار خوب، او احکام را با انگشت خود، هر چه که باشد، روی سنگ نوشته است، اگر دوست دارید.

و خداوند قطعاً برخی چیزها را به برخی از پیامبران دیکته کرده است و غیره. اما الهام، به این معنی که کتاب مقدس کاملاً قابل اعتماد است، همانطور که در بسیاری از جاها آموزش داده شده است، احتمالاً شامل روایانی نیز می‌شود که وقایع را انتخاب می‌کنند، و روایان سموئیل و پادشاهان و تواریخ منابعی را که استفاده می‌کنند ذکر می‌کنند و آنها را کنار هم قرار می‌دهند و غیره. الهام، برخی دیکته‌ها را رد نمی‌کند، اما الهام با زبان تقریبی، مانند اعداد گرد، سازگار است.

با خلاصه‌سازی سازگار است. با ترتیب‌بندی‌های غیر زمانی، یک موضوع یا چیزی شبیه به آن سازگار است، تا زمانی که نویسنده ترتیب زمانی را تایید نکند و اگر دوست دارید، این کار را نکند. البته، با تناقض یا خطای زمانی آشکار سازگار نیست.

البته، اگر بخواهید نکاتی را از داستان استخراج کنید که نویسنده ارائه نمی‌دهد، خلاصه ممکن است گمراه‌کننده به نظر برسد. و این به شما یادآوری می‌کند که یک منتقد، مفسر، منتقد و غیره متخاصم می‌تواند در چیزی که شخص واقعاً با خودش تناقض ندارد، تناقض پیدا کند.

ما همیشه این را در مبارزات انتخاباتی می‌بینیم. بنابراین این فقط یک ویژگی مشترک است. یک نویسنده ممکن است به جای ترتیب زمانی از یک ترتیب منطقی استفاده کند و او موظف نیست این را صریحاً به شما بگوید.

الهام به ما اطمینان می‌دهد که این روایت‌ها هماهنگ هستند، اما به ما نمی‌گوید چگونه آنها را هماهنگ کنیم. به ما می‌گوید که اینها قابل هماهنگ شدن هستند و ما باید در آن جهت فکر کنیم، هرچند این بدان معنا نیست که برای هماهنگ کردن آنها باید آسمان و زمین را به هم بدوزیم. ممکن است به اندازه کافی برای انجام یک کار مناسب، اطلاعات نداشته باشیم.

معمولاً می‌توانیم دو یا سه احتمال یا حتی پنج یا ده احتمال را پیشنهاد کنیم، اما مطمئن نیستیم کدام یک درست است. مثالی که به ذهنم می‌رسد هماهنگ کردن سه انکار توسط پطرس و غیره است. من نویسنده‌ای را می‌شناسم که برای هماهنگ کردن تمام مطالب، شش انکار ارائه می‌دهد و فکر نمی‌کنم این راه درستی باشد.

اون هارولد لیندسیه. این هارولد لیندسی توی یکی از کتاباشه. اما من اونجا نبودم.

طرح من این است که حداقل در موارد دوم و سوم، پطرس چندین نفر را دور خود جمع کرده است که می‌گویند، بله، در مورد این چطور و غیره. بنابراین، یک راوی یک نفر را انتخاب می‌کند و دیگری شخص دیگری را. در نهایت، الهام، آموزه وحیانی است.

ما با حل استقرایی تمام مشکلات شناخته شده، از کتاب مقدس الهام نمی‌گیریم. ما آن را از آنچه کتاب مقدس تعلیم می‌دهد، استنباط می‌کنیم. کتاب مقدس می‌گوید خدا نمی‌تواند دروغ بگوید که نویسندگان هدایت شده بودند و عیسی و حواریون و پیامبران و غیره.

کتاب مقدس را بی‌خطا بدانیم. این همان مسیری است که ما برای استنتاج بی‌خطایی از آموزه‌های کتاب مقدس در پیش می‌گیریم. بنابراین، لازم نیست قبل از پذیرش همه سؤالات، بتوانیم به آنها پاسخ دهیم.

اگرچه هنوز هم باید برای پاسخ دادن به چنین سؤالاتی تلاش کنیم تا به دیگران کمک کنیم و اعتماد خود را به خدا و سخنان او تقویت کنیم.

لیبرال‌ها در اینجا یک مزیت دارند، به این صورت که می‌توانند تناقضات ظاهری را روی هم انباشته کنند و سپس ادعا کنند که به احتمال زیاد حداقل یکی از آنها یک خطای واقعی است. اما همین تکنیک را می‌توان علیه بی‌گناهی مسیح یا علیه خوبی خدا به کار برد. اگر مسیحیت درست است، پس خدا خوب است، مسیح بی‌گناه است و کلام او قابل اعتماد است.

و به یاد داشته باشید که هر رویداد واحدی غیرمحمتمل است، زیرا بسیاری از اتفاقات دیگر ممکن است رخ داده باشند. می‌توانیم استدلال کنیم که متون مقدس شواهد مثبتی از منبع ماوراءالطبیعه خود ارائه می‌دهند و این کاری است که من انجام می‌دهم. آنها به اندازه کافی چشمگیر هستند که صحت تاریخی آنها قابل آزمایش است. و می‌توانیم استدلال کنیم که هیچ بهانه‌ای برای رد متون مقدس در قضاوت نداریم.

خب، خب، این جایی است که ما در مورد مسئله‌ی همدید هستیم، و فکر می‌کنم در آن نقطه‌ی خاص بحث را تمام می‌کنیم. از توجه شما متشکرم.